



شماره سیصد و نود و هشتم

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهسکار؟

توی دنیای پر از آندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونک»

تماشاخانه

احسان گنجی | کارتوننویس | ehsanganji58@gmail.com



شهرونک

فلکه اول

اشهاب نبوی | به روز همسر دوستم بهم زنگ زد و گفت: «گفتم تعقیب، اما تو ای فیلمها که فرستادی، داری شونه‌به‌شونه این همه کار می‌کنی، نکنه همدمستی؟» گفتم: «نه خواهر من، من مجبور شدم به خاطر تو بیش از حد بهش نزدیک بشم و دست به این اعمال ددمنشانه و شنیع و قبیح بزنم. الان کلی عذاب وجدان دارم.» قرار بود به قدر کافی که مدرک جمع کردم، بدم خانمش تا قشنگ به حسابش برسه. دوستم خیلی حال می‌کرد که من این قدر رفیق پایه‌ای هستم و همه جاهاش هم خانمش هم همیشه دعایم می‌کرد که آگه تو نبود، من با چه چهره پیدا این آشنا نمی‌شدم. هر شیم دوتایی اصرار می‌کرد که شام بیاخونه ما، اینم دیگه راحت زنگ می‌زد به خانمش و می‌گفت: «عزیزم، من با شهاب توی جلسه کاری هستم و شام باهم می‌ایم خون.» بعد یک مدت که مدارک به اندازه کافی محکم‌پسند شده، همه رو دادم خانمش و اونم قشنگ پدرش رو در آورد و کلی هم از من تقدیر و تشکر کرد، بابت انسانیت و باقی چیزها. خلاصه گاهی آدم‌ها یک کار واحد رو انجام می‌دن؛ اما یکی شون دچار عقوبت میشه، اون یکی بابتش تشویق میشه.

اولش شک کرد و گفت: «گفتم تعقیب، اما تو ای فیلمها که فرستادی، داری شونه‌به‌شونه این همه کار می‌کنی، نکنه همدمستی؟» گفتم: «نه خواهر من، من مجبور شدم به خاطر تو بیش از حد بهش نزدیک بشم و دست به این اعمال ددمنشانه و شنیع و قبیح بزنم. الان کلی عذاب وجدان دارم.» قرار بود به قدر کافی که مدرک جمع کردم، بدم خانمش تا قشنگ به حسابش برسه. دوستم خیلی حال می‌کرد که من این قدر رفیق پایه‌ای هستم و همه جاهاش هم خانمش هم همیشه دعایم می‌کرد که آگه تو نبود، من با چه چهره پیدا این آشنا نمی‌شدم. هر شیم دوتایی اصرار می‌کرد که شام بیاخونه ما، اینم دیگه راحت زنگ می‌زد به خانمش و می‌گفت: «عزیزم، من با شهاب توی جلسه کاری هستم و شام باهم می‌ایم خون.» بعد یک مدت که مدارک به اندازه کافی محکم‌پسند شده، همه رو دادم خانمش و اونم قشنگ پدرش رو در آورد و کلی هم از من تقدیر و تشکر کرد، بابت انسانیت و باقی چیزها. خلاصه گاهی آدم‌ها یک کار واحد رو انجام می‌دن؛ اما یکی شون دچار عقوبت میشه، اون یکی بابتش تشویق میشه.

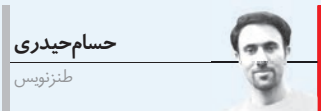


شهاب نبوی

دانشکده

وسایل کمک آموزشی

وسایل کمک آموزشی سخت‌افزاری شامل: فلین همراه با تئیاکو دو سیب، کتاب بزرگ با موتور چرخان و ۶ عدد سیخ برای جوجه و ۶ عدد سیخ برای کتاب کوئیده، زیرانداز حصیری برای مترمربع، منج و مارپله، طناب برای درست کردن تاب یا شمع و گل و پروانه، وسایل آرایش و سرمه و سفیدآب، تشت آب گرم و گلبرگ، سیب زمینی پشندی، زیرسیگاری، کلیس و گل سر، زله پرتقالی، آدامس خرسی در طمع‌های مختلف، راکت بدمینتون، دریل همراه با مته هشت، تخمه آفتابگردان، گوش پاک‌کن، دف و کمانچه، مایو، کریستال، گرم مرطوب‌کننده، پستی، آفتابه (در طرح و رنگ‌های مختلف)، لحاف کرسی، ناخن گیر و سوهان ناخن، بادمجان ترشی، نخ دندان ۱متری حاوی فلوراید، باتری قلم نیم‌قلم، چهار تاش فقط هزار و...
نکته مهم: به همراه دانشستن وسایل ذکر شده برای در دانشجو الزامی است و دانشجویی که این وسایل را همراه خود نداشته باشد، بهتر است برود بمیرد.
طرز یقین‌گذاری:
اسم خود را با برچسب روی تمام وسایل شخصی خود نوشته و آنها را در محل مشخصی در کلاس نگهداری کنید. هرگز مسواک و حوله و وسایل شخصی خود را به دیگران قرض ندهید اما قلیان را به استاد تعارف بنزید و از او دنگ بگیرید. جوجه‌ها را قبل از به سیخ کشیدن در پیاز و...

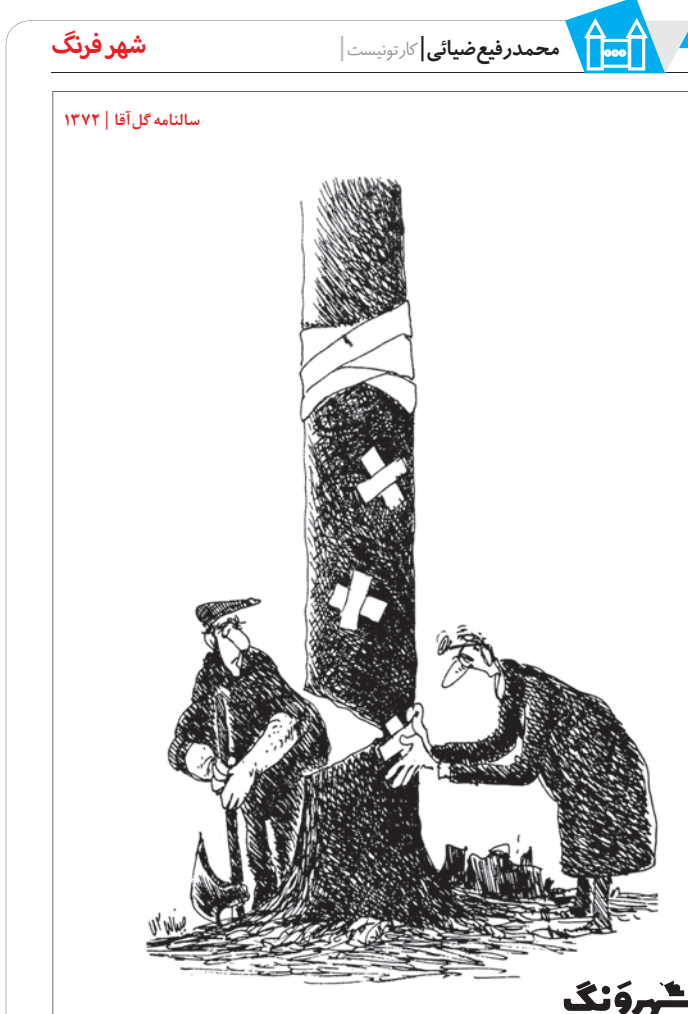


حسام‌حیدری

ایا شما هم دانشجویی هستید که از کلاس فتن تغیر دارید؟ آیا کلاس‌های هشت صبح برایتان از مرگ تدریجی بر اثر یک بیماری ناشناخته دردناک تر است؟ آیا وقتی کلاس از یک ساعت می‌گذرد دوست دارید مغز استاد را با شات گان منفجر کنید؟ آیا حاضرید با تریلی برخورد کنید و دل و رودتان تودر و دیوار بیاچد ولی بعد از ناهار سر کلاس نروید؟
برای درمان شما برنامه ویژه‌ای داریم. مشکل شما این است که درس را به صورت تئوری و بدون استفاده از هیچ‌گونه وسایل کمک آموزشی یاد می‌گیرید. در صورتی که امروزه استفاده از وسایل کمک آموزشی نقش مهمی در علاقه‌مند کردن دانشجویان به تحصیل دارد و در همه جای جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد.
وسایل کمک آموزشی از نظر سبک و ساختار به دو گروه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تقسیم می‌شوند که سعی می‌کنیم در ادامه آنها را معرفی کرده و روش استفاده از آنها را توضیح دهیم.
وسایل کمک آموزشی نرم‌افزاری شامل: انگری برد، کلش آو کلنز، کوئیز آو کینگ، اینستاگرام و تلگرام
نکته: نصب نرم‌افزارهای دیگر در صورتی که کارت حافظه گوشی جاداشته باشد، بلا مانع است.



دانش آموزان به خاطر آلودگی جشن تعطیلات سراسری گرفتند و به خیابان‌ها ریختند!
یه هفته دو هفته هیشکی کلاس نرفته!
مسئولین: مردم در مصرف هوا صرفه جویی کنند!
هواشناس: شاخص آلودگی هوا به مرز هشتم رسیده است!
شاعر: والله که بادود شهر مرا حصر می‌شود!
دُم کلفت: برو دهر که دلش خواست شکایت بکند! شهر با دیده این آلودگی عادت بکند!
#نفسم گرفت از این شهر و تنگ هوا - هوا - دانش آموز به شهرونک



تصفیه کن
یاسر نوروزی
طنزنویس

چند وقت پیش خانمی زنگ زد و گفت: «شما دستگاه تصفیه آب منزل نمی‌خواید؟» گفتم: «خیر، دستگاه تصفیه آب منزل نمی‌خوام چون به منزل بیشتر نازم که اون هم مال من نیست؛ مال صاحبخونه‌ست که الان مونیخه، شاید هم زوریخ. هفته بعد که برگشت، حتما پیش می‌گم شما زنگ زدن!»
گفت: «وهوو... ولی دستگاه‌های ما قابل حمل و نقله، آگه از این خونه بلند بشین و جای دیگه‌ای رو هم اجاره کنید، می‌تونم آب رو تصفیه کنه.»
بابت نفوس بد مواخذه‌اش نکردم. فقط گفتم: «از لطف‌تون ممنونم، من تصفیه نمی‌خوام.»
«ولی می‌دونید این آبی که می‌خورید، چقدر آلوده داره؟» فروشنده سمجی بود. گفتم: «راستش می‌دونی چیه خانم؟ من اصلا املاح آب رو بیشتر از خود آب دوست دارم. مثل نوشابه گازدار می‌مونه. گازش رو بگیریم، بی‌مزه می‌شه» و قافه‌ها خندیدیم. بازار یاب نخندید. خیلی جدی ادامه داد: «شما از دواج کردید؟»
«بله»
«می‌دونید این آبی که می‌خورید، برای همسرتون هم مضره.»
گفتم: «تازه بچه هم دارم!»
«والای. شما به آدم بی‌رحم اید. می‌دونید ممکنه چه امراضی رو به یه کودک بی‌پناه منتقل کنید؟» سرم را خاراند و پرسیدم: «چه امراضی؟»
زن گفت: «سهال خونی، سرطان لته، پانکراس، اسهال، یرقان...»
اسامی را طوری پشت هم ردیف می‌کرد، انگار در حال فحش دادن به من است. گفتم: «خانم، آخه بران چه ربطی به آب داره؟! بعدش هم پانکراس...» صدایش بالا رفت: «ساکت شو! آگه فکر خودت نیستی لاقل فز کن و بچمت باش. تو. تو یه زدلی!»
از روی صدنلی بلند شدم؛ «ببین حالا دیگه آگه سفلیس هم بگیرم، حاضر نیستم یه دونه از اون دستگاه‌های اشغالی ت بخرم. فهمیدی؟»
من منتظر ماندم، اما صدایی نمی‌آمد، جز ضجه‌ناله‌های زنی آنسوی خط که بعد از چند دقیقه‌ای وصل شد به خطراتی زخمی و طولانی و مرا مجاب کرد یکی بخرم، حتی اگر توأم می‌رسید، سه یا چهار تا صحبت‌های زن آن قدر جاسوز بود که من بین حرف‌هایش برای هر کدام از شریهای خانه یک تصفیه‌کن لازم دیدم. شنیدن فقر و فلاکتی که با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد و در صد ناچیزی که بابت فروش هر تصفیه‌کن می‌گرفت، دردناک بود. البته صاحبخانه‌ام مثل من نیست. سر ماه، غر زرد چا ۱۵۰ هزار تومان کمتر ریخته‌ام به حساب و وقتی برایش از زنی مستاصل و بی‌پناه گفتم که... دود وسط حرفم و گفتم: «این‌ها رو ول کن. مابقی شو که باید بریزی. حالا چطوری شده؟ یعنی الان آب خونه پاکه؟»
گفتم: «بله، زلال شده. سفید شده. مثل آب چشمه...»
خندید و گفت: «گوارای وجود! مطمئن وایتکس قاطعی آب نمی‌کنه؟» و گوشی را قطع کرد.
اسرور در صفحات داغ یکی از سایت‌های زرد و بی‌استاد خواندم که نحوه کار دستگاه‌های تصفیه آب، قابل اطمینان نیست. نوشته بود: «نوعی ماده شیمیایی بسیار خطرناک داخل آب می‌کند که ممکن است امراض وحشتناکی را به همراه داشته باشد. از جمله اسهال خونی، سرطان لته، پانکراس...»